

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این طریق جواب بود از استدلال به علم اجمالی ثانی که تنجیز علم اجمالی کلاً در
اثر بناء عقلاء و سیره‌ی عقلاء است نه به حکم عقل، نسبت به مرتبه‌ی موافقت قطعیه.
نسبت به مخالفت قطعیه بله آن حکم عقل است، اما نسبت به موافقت قطعیه حکم عقل
نیست بلکه بناء عقلاء و سیره‌ی عقلاء است. به همان توضیحی که گذشت که در موارد
علم اجمالی از بین مبانی ثلاثه مبنای اول درست است که علم به جامع پیدا می‌شود نه به
خصوصیات. اصلاً خصوصیات تحت علم و متعلق علم واقع نمی‌شود، جامع متعلق علم
واقع می‌شود. وقتی جامع متعلق علم شد پس خصوصیات مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا
بیان است، چون آن‌ها بیانی برای‌شان نیست، علمی برای‌شان نیست. بله، جامع علم بر
آن هست پس بیان دارد، آن مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان نیست. خب نسبت به جامع
ما اگر کاری کنیم که اصلاً این جامع امثال نشود این مخالفت قطعیه است، اما اگر یک
فرد را آوردی، خب جامع به ایجاد یک فرد موجود می‌شود «الانطباق قهری»، بنابراین
کافی است، چون احراز کردیم موافقت را با آن، نه احتمال می‌دهیم موافقت کردیم،
احراز کردیم موافقت با او را و احتمال مخالفت هم اصلاً نمی‌دهیم تا این‌که آقای اصفهانی
بفرماید احتمال مخالفت هم با تکلیف منجز عقلاً قبیح است، احتمال نمی‌دهیم. پس
بنابراین از نظر دیدگاه عقلی ما تنجیزی نسبت به موافقت قطعیه به این معنا که اطراف
را بخواهیم احتیاط کنیم نداریم، بلکه با همین آوردن یک موافقت قطعیه حاصل است؛ بله
عقل حکمش این‌جور است. اما بناء عقلاء بر این است که در این موارد حالا یا به وجه اول
یا به وجه ثانی به گفته‌ی ایشان که یا علم به جامع را علم به فرد هم می‌دانند، پس توی
نظر آن‌ها خلافاً ل آن حکم دقّی عقلی در نظر عرف وقتی جامع را دانستی، می‌گویند فرد
را هم می‌دانید، پس مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان نمی‌تواند باشد فرد، آن خصوصیات
هم مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان نمی‌تواند باشد، چون علم به جامع علم به آن‌ها هم
هست. و یا این‌که نه، حالا اگر نگوییم علم به جامع علم به آن‌ها هست در نظر عرف
هرچیزی که آن جامع محتمل است بر آن منطبق شود آن در نظر آن‌ها باعث تنجیز او
می‌شود. هرچی محتمل است آن جامع بر او منطبق شود و این‌جا این جامع خب محتمل
است بر این منطبق شود، محتمل است بر آن منطبق شود پس بنابراین موجب تنجیز
می‌شود و باید احتیاط کرد و اطراف را... و این‌جا هم اگر شما بگویید که خب مُأَمَّن
شرعی داریم نسبت به این اطراف، جواب این است که مُأَمَّن شرعی هم در این‌جا جاری
نمی‌شود. این حاصل فرمایش محقق، منسوب به محقق سیستانی دام‌ظله هست. خب
یک حرف نویی هست البته که حالا در این باب کسی بگوید تنجیز در اطراف علم اجمالی
این به حکم به سیره‌ی عقلاء و بناء عقلاء هست و به عقل ربطی ندارد، عقل چنین حرفی
نمی‌زند.

بعد می‌فرمایند خب حالا که بناء عقلاء شد ما باید احراز کنیم بناء عقلاء را، در هر جایی که می‌خواهیم بگوئیم این علم منجز است و باید احتیاط کرد باید احراز کنیم. در علم اجمالی‌های سابق در مواردی که یک علم اجمالی سابق داریم و لاحق داریم یا اصلاً دیگر سابق و لاحق ندارد فقط یک علم اجمالی داریم، در آن‌جا که یک علم اجمالی داریم این بناء برای ما محرز است. در جایی هم که علم اجمالی سابق و لاحق داشته باشیم و حد مشترکی نداشته باشند آن‌جا هم همین‌جور است، اما در جایی که علم اجمالی سابق و لاحقی را داریم که این لاحق با سابق در یک بعض اطراف مشترک هستند مثل بحث ما. در این موارد ما شک داریم چنین بنایی عقلاء دارند این‌جا هم ...

س: منشأ شک چیست؟

ج: بله؟

س: چرا شک می‌کنند؟

ج: چون نمی‌دانیم، واقعیتی است برای‌مان احراز نشده که چنین بنایی عقلاء دارند یا ندارند.

س: ملاک‌ها مگر یکی نیست؟

ج: بله؟

س: ملاک‌ها در هر دو صورت چه آن‌جایی که مشترک باشد چه نباشد یکی است ...

ج: ملاکش چیست؟

س: ما ملاکش را که نمی‌دانیم، لعل آن باشد لعل آن باشد، گفتیم عبارت ظاهر عبارت ایشان همان مناقشه‌ای که ایشان فرمودند، ظاهر عبارت گفتیم مقصودش معلوم است چی هست، یعنی در این‌جور موارد.

این به خدمت شما عرض شود که فرمایش ایشان. خب یک عرضی دیروز کردیم و آن این بود که در علم اجمالی به ایجاب‌ها و عوامل آن هم عواملی که مقتضایش مثل نواهی نباشد، در این موارد این کلام قابل تصور هست که حالا بعد برسیم به آن‌ها، قابل تصور هست که بگوئیم عقل نمی‌گوید باید بین اطراف جمع بکنیم، یعنی این‌که وقتی یک فرد را آوردید شما جامع علم دارید، یک فرد را هم که آوردید فردی جامع الانطباق قهری و الاطلاق عقلی؛ مثل این‌که گفته صلّ بین الحدین، خب وقتی گفته صلّ بین الحدین شما هروقت نماز به‌جا بیاورید اول وقت، آخر وقت، وسط وقت، هروقتش انجام بدهید الانطباق قهری و الاطلاق عقلی، معنا ندارد به این باید جمع بین اطراف بکنیم. ولی در جایی که نهی به جامع خورده باشد نه امر به جامع خورده باشد، می‌گوید این جامع را پدیدار نکن. یا امری خورده که مثل آن است می‌گوید اجتناب از این جامع بکن؛ خب همان‌طور که در اصول فرمودند اجتناب از جامع یا پدیدار نکردن جامع، تحقق نداشتن به جامع به این است که ما این را بخواهیم احراز بکنیم در آن‌جایی که افراد را می‌شناسیم از کل افراد باید اجتناب بکنیم، اگر نود و نه درصد را اجتناب کنیم و یکی را هم اجتناب نکنیم جامع محقق شده است، اجتناب از آن نشده. در جایی هم که فرد جامع یعنی فردی که جامع در ضمن اوست نمی‌دانیم کدام است، بیایم یکی‌اش را بسنده کنیم به یکی عقل

چطور این‌جا می‌گوید کفایت می‌کند؟ خب شاید این نباشد و آن دیگری را انجام بدهید لعل جامع در ضمن آن باشد و آن دارد محقق می‌شود، اجتناب از آن نشده. پس بنابراین حالا به ذهن قاصر می‌آید البته ما نمی‌دانیم توضیحات بیشتری کلام داشته باشد، این مقداری که حالا وصل إلینا، این مقدار که وصل إلینا کأن محاسبات رفته در آن بخش، یعنی آن‌جایی که، مثال‌هایی که آن‌جوری است و این مثال‌ها مورد توجه قرار نگرفته.

س: حاج آقا عصیان و امتثال همیشه یک رابطه‌ای دارند که لا ثالث لهما است دیگر، یا یک امری امتثال می‌شود یا عصیان می‌شود درست است؟ هم امر و تکلیف یا امتثال می‌شود یا عصیان می‌شود. در ما نحن فیه وقتی که ...

ج: ممکن است امتثال نشود، عصیان هم نشود ...

س: خب یعنی چی بشود؟

ج: به این‌که مسلک آقازیا قدس سره یک بدلی شارع برایش، آن نه آن عصیان نشده نه اتیان شده ...

س: آن موارد خاص را من عرض نمی‌کنم، موارد خاص که بدل دارد را عرض نمی‌کنم

ج: اما مثلاً ایشان در همین علم اجمالی ایشان مثلاً این مسأله را طرح کردند که ممکن است در کل افراد جاری نشود به بعضی اطراف جاری بشود اشکال ندارد، آن وقت آن‌هایی که ترک می‌شود شارع آن‌ها را بدل قرار می‌دهد و اکتفاء... شیخ اعظم هم هست که همان آن‌ها را بدل از آن واقع قرار می‌دهد. یا مثل قاعده‌ی فراغ و تجاوز بعضی گفتند همین‌جور است، بعضی گفتند در موارد فراغ و تجاوز که سهو کرده یا چه کرده تکلیف این آن متروک در حقیقت جزء صلاة این نیست درواقع؛ برای همه این اجزاء غیر از ارکان نیست برای کسی که صبر نکرده باشد ولی اگر صبر کردی نماز تو این قدر جزء ندارد. این یک مدد است یک قول است، یک قول این است که نه شارع در آن‌جا فاقد را منزله‌ی واجد قرار داده و این را پای او حساب می‌کند، تکلیف شما هم همان دارای اجزایی است که برای همه‌ی افراد است. اما آن کسی که صبر کرده و تجاوز کرده یا فراغ پیدا کرده، این فاقد را شارع منزله‌ی واجد قرار می‌دهد، این هم یک نظر است حالا در آن باب. حالا فقط یک کأن یک حالت وسطی وجود دارد که عصیان ...

س: عرض ما این است حاج آقا نسبت علم اجمالی وقتی نسبت به کلی و جامع علم داریم و احد اطراف را می‌آوریم، یک فرد را می‌آوریم این‌جا نمی‌توانید بگویید که عصیان شده که ...

ج: بله؟

س: می‌توانید بگویید جامع عصیان شده؟

ج: نه نمی‌توانیم بگوییم عصیان شده، موافقت احتمالی وجود دارد اما ...

س: آهان عصیان که نشده تنجز

ج: اما وقتی شما به یک تکلیفی علم پیدا کردید که شما به جامع علم تفصیلی دارید عقل می‌گوید باید احرار کنی موافقت با او را، امتثال او را ...

س: موافقت با چی را؟

ج: به چی می‌شود آن وقت این‌جا؟

س: موافقت به جامع را ...

ج: موافقت جامع را ...

س: نه فرد ..

ج: جامع بله ...

س: و

ج: بله جامع، جامع که این ...

س: خصوصیتش جامعیتش هست ...

ج: بله

س: همین

ج: جامع ولی این جامع را باید چکار کنی این‌جا؟ یک‌وقت می‌گوید این جامع را به تحقق بینجامانیم، محققش کنیم، این جامع هم در ضمن آن محقق می‌شود، هم در ضمن این محقق می‌شود، یکی را بیاورم قطع به امتثال دارم. اما یک‌وقت می‌گوید این جامع را نگذار در خارج موجود بشود ...

س: خب این یعنی چی؟

ج: همین نهی است دیگر، می‌گوید نگذار، این جامع محقق نشود

س: نه شما از این چی می‌فهمید؟ شما کأن ...

ج: از این می‌فهمیم که نباید علم تفصیلی دارم به جامع ...

س: نه حاج آقا ببینید این‌جا کأن شما دارید ...

ج: مثل این‌که شارع خطاب می‌کند می‌گوید آقا «لا تتصرف فی ما أحد» خب شما باید از همه‌گونه تصرها اجتناب کنید، از صدتا، نود و نه‌تای آن اجتناب کنید اگر یکی‌اش را اجتناب نکنید تصرف کردی، محقق شده «لا تتصرف» تحقق پیدا نکرد. اگر گفت اجتناب از مال فلان، همه نوع اجتناب‌ها را کردی یک اجتناب نکردی

س: ما الان می‌خواهیم تدقیق بکنیم در فرمایش آقای سیستانی ببینیم که واقعاً چی شاید ایشان توی مدنظرشان است؟ مدنظر ایشان چیست؟ ایشان که دارد ...

ج: حالا شما پس تدقیق‌تان را بفرمایید آن‌وقت به یک نتیجه که رسیدید آن‌وقت برای این‌که الان عده‌ای منتظر هستند... بعد اشکال می‌کنند که بخواهیم حالا در ضمن صحبت کردن فکرش را بکنیم که چکار می‌شود

خب این عرضی که دیروز کرده بودیم، و اما عرض دیگری که این جا عرض می‌کنیم این است که می‌فرمایند بناء عقلاء است بر این مسأله که هم در تمام موارد علم اجمالی حتی آن جایی که فقط یک علم اجمالی وجود دارد، این که ما می‌گوییم باید احتیاط کرد این به خاطر بنای عقلاء هست، نه به خاطر این که علم علت تامه‌ی برای تنجیز است که مسلک آقائیا است، نه برای این که اصول مرخصه در طرفین در اطراف جاری می‌شوند تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند و هر مورد می‌شود احتمال تکلیف بلا مأمن که آقای نائینی می‌گوید و آقای خوئی تبعیت فرموده. نه برای این ها نیست، این ها نیست بلکه برای بناء عقلاء است. این ها هم نیست، شاید ایشان مثلاً مثل شیخ اعظم بفرمایند اصلاً اصول عملیه به خاطر غایتی که دارد در اطراف علم اجمالی اصلاً جاری نمی‌شود یا انصراف دارد از اطراف علم اجمالی؛ شاید آن عبارتی هم که می‌گویند علم اجمالی هم این جا جاری، مرخص شرعی هم نداریم ممکن است همان وجوهی باشد که عده‌ای به آن تمسک می‌کنند برای عدم جریان اصول در اطراف علم اجمالی، اصلاً نه به خاطر تعارض کردن، اصلاً به خاطر این که مقتضی ندارد، مثل شیخ اعظم مثلاً که فرموده وقتی علم اجمالی هست غایت حاصل است «رفع ما لا تعلمون» نیست «کل شیء لک حلال حتی تعلم انه» حتی تعلم این جا وجود دارد علم اجمالی داری دیگر، پس اصلاً جاری نمی‌شود، شاید ایشان هم مسلکش همین باشد. حالا این قسمت ها چاپ نشده از ایشان که آدم مراجعه بکند. این خلاصه الاصولی هم که آن مرحوم، یکی از مقررین ایشان که به رحمت خدا رفت اخیراً آقای گلپایگانی بود، نوه‌ی مرحوم آقا جمال یا پسر ایشان، پسر کوچک ایشان، که ایشان شاگرد آقای سیستانی هست بعضی از تقریرات بحث....

س:

ج: بله؟

س:

س: نه نه آقای هاشمی داماد مرحوم آسید محمد شاهرودی

ج: بله بله، این یک خلاصه الاصولی هم ایشان موفق شدند این اواخر، ایشان همین چند ماهی است فوت شده دیگر، همین اواخر هم این کتاب را ایشان... من اتفاقاً این راه نگاه کردم که ببینیم شاید ایشان، دیدم نه توی این اصلاً این ها نقل نکرده ایشان.

خب بحث دیگر این است که این بناء عقلاء که حالا می‌فرمایند در این جایش ما شک داریم بناء عقلاء هست یا نه؟ یک حرف این است که آیا ما در باب اطاعت و امتثال ملاکمان عقل است یا بناء عقلاء است؟ بنای عقلاء اگر در مقابل عقل بود چه ارزشی دارد در باب تنظیم روابط عبد و مولای حقیقی؟ حالا آن موقعی که اصلاً عقلانی توی عالم پیدا نشده بود، فقط حضرت آدم بود و یا یک چند نفر بودند، این جا عقلشان باید این رابطه را تنظیم کند یا بناء عقلاء؟ معروف شاید همین است که حاکم در باب کیفیت اطاعت و عصیان و نحوه‌ی روابط عبد و مولا، مولای حقیقی عقل است، بناء عقلاء چه کاره هست این جا بیاید؟ و حالا اگر عقلاء بنایی داشتند خیلی خب حالا آن ها طبق بنایی که دارند و غفلتی که از حکم عقل مثلاً دارند آن ها خودشان را ملزم می‌بینند که به این شیوه عمل کنند، یعنی احتیاط کنند در اطراف فرضاً و آن ها اگر نکند خودشان را متجری به مولا می‌بینند یا عاصی می‌بینند. اما یک آدمی که عقلش رسیده و می‌گوید نه، من بیش از این بین من و مولا حق مولویی نیست و من لازم نیست از این ها اجتناب بکنم و من لازم ندارم آن را

تقلید بکنم آن موقع دارند اشتباه می‌کنند، این مولویت وجود ندارد، این حق مولویت

س: فرمودید ظاهرش امضا شده باشد؟

ج: حالا می‌گوییم حالا می‌آییم.

این نیست؛ پس اگر همین بناء را فقط بگوییم این‌که بناء عقلائی است و این است خب این ملزمی نداریم ما از این و حکم عقل و برای کسی که توجه بکند. اگر بگویید نه، این بناء عقلاء بعد از این‌که «صار بنائهم علی ذلک» و شارع ردع نکرد پس معلوم می‌شود شارع این بناء را پذیرفته در مقام اطاعت و عصیان خودش. فلذاست که باید اتباع کرد چون شارع پذیرفته. در این‌جا هم خب یک بحث این است که اصلاً این حیطة شرع هست که ما بیاییم بگوییم شارع سکوتش دلالت بر رضای یا باید ردع کند اگر قبول ندارد و این‌ها، حیطة مقام امتثال مربوط به شارع می‌شود یا نه؟ این یک بحث، ولی یک بحث دیگر این است که خیلی خب! این سیره عقلاء احتیاج به امضاء دارد یا ندارد؟ حتماً این احتیاج به امضاء دارد. از آن قسمی نیست که می‌گوییم که احتیاج به امضاء ندارد. بله، آن سیره همگانی که کشف می‌کند از صحت واقعیه‌ی او، آن بله، احتیاج به امضاء ندارد ولی این‌جا فرض این است که می‌گوییم حکم عقل این نیست. چون حکم عقل این نیست پس بنابراین این سیره‌ای است که امضاء می‌خواهد اگر دست از آن مبنا برداریم که می‌گوید اصلاً مقام امتثال و این‌ها، مقام تشرفات شرعی نیست و بگوییم چرا، می‌تواند یک تصرفاتی بکند در آن‌جا

س: که قبول دارید‌ها؟

ج: بله؟

س: که شما

ج: اصل این‌که یک تصرفاتی در آن‌جا می‌تواند بکند بله، قابل قبول است.

س: در کیفیت ...

ج: یعنی می‌تواند مثلاً ...، چون معلّق است. می‌تواند معلّق علیه‌هاش را؛ ولی حرف سر این است که آیا سکوت شارع در این موارد کاشف از انزاع اوست یا نه؟ قد یقال که اگر بناء عقلاء یک بناء احتیاطی است و در واقع چون احتیاطی است اغراض شارع ضربه نمی‌بیند. این‌جا شارع لازم نیست اگر بیاید بگوید نه، بناءشان بر این است که در این‌جور علم اجمالی‌ها در آن مواردی که علم اجمالی فقط یک علم اجمالی داریم یا اگر متأخر و متقدم داریم ربطی به هم ندارند، مشترکی ندارند. خب در این‌جا حکم عقل این است که لزوم ندارد احتیاط کردن، جمع بین اطراف کردن، موافقت قطعیه کردن به همین معنا که می‌گوییم. حالا عقلاء، عقل این‌جوری می‌گوید. اگر همین هم توجه به عقل می‌کردند هیچ مشکلی نبود، حالا توجه نکردند چنین بلایی برای‌شان شد. خب مگر حالا توی چاله می‌افتند؟ بله، یک زحمتی البته برای‌شان انبار می‌شود ثواب هم می‌برند، ثواب انقیاد می‌برند که به خاطر این ...، شارع برای چی این‌جا لزوم دارد که، مصلحتی که این‌ها از دست نمی‌دهند که، در مفسده‌ای که نمی‌افتند. فلذا در باب سیّیر عقلانیّه و ارتکازات عقلانیّه یک حرف این است که در مواردی که آن مرتکز یا آن بناء موافق با احتیاط هست ما در آن موارد دلیل قانع کننده‌ای بر این‌که اگر ردعی از شارع نرسید، امضاء را کشف

بکنیم در آن موارد نداریم، این دلیل‌های محکمی که ...، خب می‌دانید که خب بحث سیره عقلاء، بناء عقلاء، ارتکازات عقلائیه دلیل بر این‌که حجّیت پیدا بکند متعدد است دیگه حالا هجده تا دلیل یا بیشتر وجود دارد. ولی معمولاً اشکال دارد. بعضی‌هایش هست که مثلاً تا یک حدودی قابل اعتماد هست. همان‌هایی هم که در این صورت معلوم نیست بیاید، چه لزومی دارد که شارع ردع بفرماید در این موارد؟ بله، اگر احراز کنیم در مورد آن جایی که طرف مشترک دارند؛ در آن‌جا، بگوییم سیره آن‌ها مثلاً بر این است که تنجیز آن‌جا می‌گویند نیست، اطاعت اصلاً لازم نیست. علی‌رغم این‌که احتمال می‌دهیم که مثلاً این جایی که مختص به علم ثانی هست تکلیف در آن باشد. بگوییم بناءشان بر این است که آن را مثل شبهه بدویه می‌پندارند. خب این‌جا البته اگر شارع قبول نداشته باشد این دیگه احتیاط نیست. اگر شارع قبول نداشته باشد یا حتی این علم اجمالی‌های دوم که طرف مشترک دارد که این را منجز نمی‌دانند اصلاً، خب این موافق احتیاط نیست این کار در این‌جا، خب این‌جا اگر سیره...، ولی شما که می‌فرمایید ما این‌جا احراز سیره نکردیم اصلاً برای این‌که منجز می‌دانند، خب احراز سیره نکردید که منجز می‌دانند، احراز آن‌ور چی که منجز می‌دانند؟ نمی‌دانند؟ احراز نکردیم، نمی‌دانیم، شک داریم که بناءشان بر چیست. وقتی که احراز سیره‌ای نه بر این طرف نه بر آن طرف که شک هستیم، غیر محرز هستیم، خب به همان حکم عقل‌مان باید عمل بکنیم. بنابراین این هم یک مسئله در این‌جا هست.

مسئله دیگری که در این‌جا وجود دارد این است که این مسئله که بگوییم در سیره عقلاء در مواردی که یک علم اجمالی داریم بعد یک علم اجمالی ثانی پدیدار می‌شود در نفس ما که طرف مشترک با قبل دارد بگوییم در این موارد شک داریم بناء عقلاء بر تنجیز هست. این لعلّ خلاف وجدان باشد. مثلاً اگر که می‌دانیم یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو، مولا امر کرده؛ نمی‌دانیم به اکرام زید امر کرده یا به اکرام عمرو، بعد بعد از این علم اجمالی باز برای ما علم اجمالی پیدا شد که یا اکرام بکر بر من واجب است یا اکرام عمرو، که این طرف آن علم اجمالی قبلی بود. آیا من اگر بیایم اکرام بکر را ترک کنم، فقط بر همان قبلی بسنده کنم و واقعاً پیش مولا، بکر واجب الاکرام باشد، این‌جا در وجدان عقلائی؛ من معذور هستم و استحقاق عقاب و سرزنش مولا را ندارم؟ می‌گوید تو علم اجمالی داشتی که یا بکر واجب است یا عمرو واجب است. صرف این‌که این امر مشترک، طرف مشترک شد بین علم قبل و علم اجمالی بعد، صرف این در وجدان عرفی و عقلائی مبرر این نمی‌شود که تو معامله کنی با این طرف مختص که بکر باشد کالشبهه البدویه غیر المقرونه بالعلم الاجمالی، توی ارتکاز عقلائی این جور نیست. بنابراین این هم که جای این‌که ما بگوییم ما شک داریم حالا اگر مبنا را هم بپذیریم که بله، این حکم عقل نیست و از باب سیره هست تنجیز در، تنجیز نسبت به موافقت قطعیه در اطراف علم اجمالی، باید بگوییم که شک نیست که در وجدان عقلائی این جوری نیست که این علم اجمالی ثانی که با علم اجمالی سابق یک خط مشترکی دارند توی بناء عقلاء این باشد که نه، این‌جا این مختص، این طرف مختص علم اجمالی ثانی کالشبهه البدویه است و برائت عقلی و شرعی و این‌ها در آن جاری می‌شود. بله، آن علم اجمالی قبل باید مراعات بشود نسبت به طرفینش که یک طرف آن هم طرف این علم اجمالی بعد هم هست. این هم محل، این هم یک مناقشه‌ای است که بعض محققین فرمودند، مناقشه هم درست است. خب پس بنابراین این راه هم فعلاً با این مقدار اطلاع که ما از بیانش داریم قانع کننده نیست.

یک راه دیگر هم که آخرین راه است که عرض می‌کنیم که دیگه خیلی بحث ندارد این

است که ادعا بشود که سیره متشرعه بر عدم اجتناب هست. به خاطر این که اگر شما به متشرعه نگاه کنید بسیاری از امکنه‌ای که مثلاً از باب مثال متشرعه با آن سر و کار دارند که مخصوصاً در آن آئینه سابقه که حالا این شیر آب و این فلان و این جور به این شکل نبوده، این دستشوئی‌هایی که حالا می‌رفتند؛ این‌ها علم اجمالی هست که بعضی جاهای آن بالاخره به خصوص بچه‌های‌شان می‌رفتند، حالا ایستاده مثلاً یا...، حالا بزرگ‌ها هم خیلی‌های‌شان آن موقع‌ها خیلی.....

مرحوم شیخنا الاستاد قدس سره می‌فرمود من نجف هر هفته هفته‌ای یک‌بار می‌رفتم دجله یا نمی‌دانم حالا هر چی نزدیک نجف هست؛ دجله هست، فرات است نمی‌دانم، و همه چیزهای‌مان را آب می‌کشیدم. چون آدم توی یک هفته دیگه برایش اجمالاً پیدا می‌شد که...، اتفاقاً روزی که خدمت آیت‌الله سیستانی دام ظلّه رسیدیم ایشان یک مطلبی فرمودند. چون ایشان تشکیک می‌کنند از خیلی از این چیزهایی که نقل می‌شود از افراد و حق هم دارند که این تشکیک را می‌کنند. مثلاً کرامت‌ها یا فلان و این‌ها؛ مثل مرحوم خود استاد که خیلی از این تشرف‌های خدمت حضرت بقیة‌الله سلام‌الله علیه را قبول نداشت. می‌گفت که، می‌فرمود خود حضرت خیلی بعید المنال است شخص حضرت، این‌ها خب گاهی اعوان و انصار یا حالا هم هست. اما شخص حضرت نه این که نمی‌شود ولی خیلی بعید المنال است حضرت، به این زودی...، آقای سیستانی هم خب خیلی این چیزهایی که نقل می‌شود و این‌ها را خب ...، ولی خب بعضی از ایشان یک جوری نقل می‌کنند که کأئنه کلش. من خدمت ایشان عرض کردم که آقا، ما شاگرد ایشان بودیم و این چیزها را از ایشان دیدیم. ایشان فرمودند بله، در مورد ایشان درست است. و با هم هم‌مدرسه بودند در مدرسه بخارائی نجف اشرف و ایشان می‌گفتند بله، یکی از کارهای ایشان این بود که توی حجره‌اش بند بسته بود لباس‌هایی که می‌شست بیرون نمی‌انداخت. چون این نمی‌دانم غیارهای نجس و فلان و این‌ها که آن‌جا...، این‌ها را توی حجره می‌انداخت که خشک بشود. آن طهارت واقعی است که خب لابد در زمان ریاضتی که ایشان می‌کشیدند که طهارت واقعی داشته باشند

س: مرحوم آقای قارودی...

ج: بله.

خب، یا می‌فرمودند من کف کفشم، کف جورابم چرم دوخته بودند، چرم! برای این که حرم مشرف می‌شوم حرم حضرت امیر علیه السّلام، آن‌جا تابستان گرمای آن وقت که این مبردات نبوده، عرق می‌کنم. پدر بزرگ ما می‌گفتند اصلاً نمی‌شد تابستان از ایشان نقل شده که ضریح مطهر را بوسید. می‌سوخت یعنی از داغی و گرمی نمی‌شد ضریح را بوسید. خب خیلی اوضاع این جوری، خب من این با این که این علم پیدا می‌شود؛ شبهه غیرمحصوره هم نیست اما در عین حال می‌بینیم این جوری نیست که متشرعه در این آئینه متتالیه بیابند اگر لباس‌شان حالا به یک جایی خورد مرطوباً یا چی، اجتناب از آن لباس بکنند، با آن نماز نخوانند که این با ملاقات اطراف این علم اجمالی محصوره ما می‌بینیم که این جور نیست که اجتناب بکنند و چون متشرعه هست، خب معلوم می‌شود این را تلقی از شارع کردند. شارع هم که اشکال ندارد که، می‌تواند خب در اطراف علم اجمالی بیاید تصرف بکند و بگوید که اشکال ندارد. مولا این‌جا را نمی‌خواهد اجتناب بکند به همان توضیحاتی که قبلاً داده شد و تصویر شد که جریان اصول در اطراف علم اجمالی مانعی ندارد. اگر به مخالفت قطعیه نیاچامد. خب به بعض اطراف بگوید لازم نیست

س: متشرعه خودمان یا زمان معصوم؟

ج: بله؟

س: متشرعه خودمان یا

ج: حالا بیان این است که متشرع است.

خب این بیان هم اعتماد بر آن مشکل است یکی‌اش به خاطر همین که ایشان فرموده که آیا واقعاً متشرعه زمان معصوم علیه السّلام هم این‌جور بوده‌اند؟ بلکه یک ملامحی و اشاراتی گاهی اگر که حالا ما با قلّت تبعی که داریم یک ملامح و اشاراتی وجود دارد که معلوم نیست متشرعه این‌جوری بوده، یک روایتی که مرحوم عمّانی (ابن بن ابی عقیل) رضوان الله علیه نقل کرده که در زمان امام باقر سلام الله علیه یکی از شیعیان و موالیان حضرت؛ ایشان مسیری که می‌رفتند خب مزبله بود، چي بود، یک نوکری که همراهش بود همیشه به او می‌گفت یک کوزه همراه داشته باشد که از این‌جا که من رد می‌شوم، حالا بعد می‌خواهم بروم مسجد فلان؛ پایم را آب بکشم. یعنی این‌ها نشان می‌دهد که نه یک احتیاطاتی که کأَنّه خب او هم می‌گوید خب آن حالا شبهه محصوره است، همه جاها که چیز نیست ولی او می‌گوید که ایشان به نوکرش و آن خادمش دستور داده بود که همیشه یک کوزه آب همراهت باشد که ما از این‌جاها که عبور می‌کنیم فلان، این آب بکشیم.

س: خلافتش هم وجود دارد دیگه

ج: بله؟

س: خلاف

ج: خب پس ... احراز نمی‌کند

س: نه، برو توی روایات حتی

ج: حالا نه، کجایش؟

س: همان که کلبُ ... همان جایی که ... کلب پا گذاشته، این موارد اجمالی است دیگه، محصوره هم هست

ج: حالا باید دید که آن‌جا

س: به نظرم آن یک دلیل مستقلى حتى می‌تواند باشد چون روایت است. می‌گوید از کجا می‌دانی آن‌جایی که کلب پا گذاشته تو پا گذاشتی؟ محصوره هم هست دیگه غیر محصوره نیست چون سگ که می‌آید رد می‌شود نسبتش با آن‌جایی که آدم رد می‌شود این‌طور نیست که نسبت یک به هزار یا یک به ده هزار باشد مثلاً، این خودش یک دلیل مستقل می‌تواند باشد.

ج: نه، حالا ما به سیره کار داریم. سیره! حالا یک روایتی باشد ممکن است بگویم ... نه، سیره! این‌جور چیزها که نقل می‌شود حالا نقل هم نشود، آدم نمی‌داند که حالا در آن

آزمونه همین جور بوده، آن‌هایی که متدین بودند، متشرع بودند در آن زمان‌ها و لاابالی نبودند

س: عدم العلمش هم کافی است

ج: لاابالی نبودند. به قول شیخ در باب معاطات؛ ایشان می‌گویند که بله، سیره هست ولی این سیره لاابالی‌ها ممکن است باشد نه مبالی، ما باید سیره متشرع‌ای که لاابالی نیست را احراز بکنیم. ما این را نمی‌توانیم احراز بکنیم. این جور چیزها هم که آدم می‌بیند خوب بیشتر برایش چیز می‌شود که معلوم نیست سیره چی بوده،

س: به عنوان دلیل مستقل می‌گویم نمی‌شود امور ... را استدلال کرد؟

ج: آن روایات را؟

س: بله

ج: آن بله، آن حالا یک حرف دیگری است آن مطلب؛ ولی آن‌ها هم آیا

س: فرمودید آخرین لحظه، برای این جهت می‌گویم

ج: بله؟

س: فرمودید آخری‌اش است آخه

ج: آن حالا بحث‌های این‌که با روایات در اطراف علم اجمالی چه می‌شود کرد آن را ما قبلاً بحث کردیم دیگه. مرحوم آقای مؤمن و قبل ایشان آقای داماد البته با یک اختلافی آن‌ها تنجیز را به واسطه روایات می‌گفتند. اصلاً تنجیز علم اجمالی نه به عقل است نه به بناء عقلاء است نه به تعارض اصول است بلکه به واسطه روایات است. به واسطه روایات است که حالا، ولی بحث کردیم روایت مسلم و معتبر آن‌جوری نیست که

س: نه، بحث ملاقی ...

ج: بله، می‌دانم. حالا آن‌ها هم مسلم نیست. الان استحضر ندارم خصوص روایتی که معتبر باشد.

پس بنابراین این اولاً که ما این‌که چنین سیره‌ای در اعصار معصومین علیهم السلام بوده محرز نیست برای ما. ثانیاً در آزمون ما هم که بگوییم در مواردی که علم اجمالی محصور هست خیلی از این موارد شاید شبیهات غیرمحصوره باشد که بله، یک جایی نجس است مخصوصاً اگر و داخل در محل ابتلاء هم باشد. خوب اگر مثل شیخ حساب کنیم که خود کاسه را، پشت کاسه را خارج از محل ابتلاء می‌دید ایشان، خوب ممکن است این‌ها به خاطر این باشد که این‌ها را خارج از محل ابتلاء می‌بینند. لاقلاً به خاطر فتاوی‌ای عده‌ای از فقهاء و ما یک سیره مسلم‌های که کاشف از قول معصوم باشد و بدانیم مبتنی بر فتاوا نیست، این برای ما قابل احراز نیست و خوب ممکن است خیلی از متشرع همین جاهایی که احتیاط نمی‌کنند می‌گویند این‌ها از محل ابتلاء خارج است، اصلاً علم این‌جا، ما علم به تکلیف نداریم. اصلاً علم به تکلیف نداریم چون آن‌که خارج از محل ابتلاء است که تکلیف به او درست نیست؛ آن وقت ما علم به تکلیف پیدا نمی‌کنیم. خوب این وقتی مثل شیخ اعظمی آن‌جا را این‌جوری می‌فرماید یا فقهای می‌فرمایند؛ خوب به مردم تعلیم داده شده

یک چنین سیره‌ای پیدا شده است. پس بنابراین استناد به سیره در این بحث تمام نیست. بنابراین تا الی الآن، این دلیل که علم اجمالی تشکیل می‌شود در موارد ملاقات با اطراف شبهه محصوره و به واسطه این دلیل می‌گوییم که باید احتیاط کرد فعلاً جواب قانع کننده‌ای از این دلیل لم نذکر بهم، جواب قانع کننده‌ای را ما پیدا نکردیم. بنابراین این دلیل دلیل محکمی است. حالا بینیم سایر ادله‌ای که برای این مسئله باز اقامه شده این‌ها را ان شاءالله در جلسات بعد.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین